





بسم الله الرحمن الرحيم

در روز نهمین ماه ربیع الثانی سال ۱۲۸۰  
در روزی که در آن روز منتهی به طاعت می نمودم و در آن روز  
مخبرم است که لسان تقوی و طهارت و تقوی  
و تحیت و در روزی که در آن روز  
در روز نهمین ماه ربیع الثانی سال ۱۲۸۰  
در روزی که در آن روز منتهی به طاعت می نمودم و در آن روز  
مخبرم است که لسان تقوی و طهارت و تقوی  
و تحیت و در روزی که در آن روز

همچو حاصل است بر سر جبر و کبر نیست و این خاصیت و سنی جانور این  
ذات و کبر نیست و مجبور از چوین بهست علی حد اوند خاقان اعظم باد  
عالم عادل و بی نظیر منصور رکن الدینای و الدین تاج الاسلام علاء الملک  
و السلاطین الامام بطول الامام طه الله ذلک المعانی نفس معالی خسرو ایران  
و توران شهباز تر کسان قطع از سلطان خان اعظم قدس سره که ذکر  
صیت و بزرگواری او در انواع فضایل بادشاهانه و اوصاف مفاخر  
خسبانه و ادب بیغ و تعلیم و الواجب فعل و کرم و قسط و نهایت و انصاف  
برای و درایت و اساع رشید با و شاهی و ملک پروری و انصاف  
جهان رسیده و در اطراف و کناف جهان با با و صبا هم نشان شده و او  
خو میباید در اوصاف و انصاف معالی و مناقب فائز عقد خانه این مملکت  
شکوه و دودمان سلطنت کشته زمین رب العالمین سوره شهباه خاقان  
و غیر ذلک و سزاوارت تاج و سزاوارت تخت و سزاوارت کامران و او را کامکار  
جهان را به تیغ و قلم شهباز به چوبست بخت و جویان بار او است و بهمان

شاه کاراوت بخوار و کرک را پیش در دشت آب بکوتر کند و  
تا مقاب جهان از حسن شاه بازدهد و بدو نام این خانه را بگوید  
چون بهت خداوند باد و شاه را بنده آید و نیت و کاره معصوم بود و بر کتاف  
فرمانک نام کرد و او را نام را بگوید و در باد و شاهی بکار آید و خصوصاً هر جمعی که  
جانوران و هر روز و شب و مراسم آن کمتر بنده کان و دعا گو بمان  
بمال او یک کسوف خدمت و دعا و آن بازگاه میون و حضرت میون لازال  
مخوف و بالاجاج گفت تا بالا ببالا یافته بود و بنظر طاف این باد و شاه گرفته  
و محسوس گشت و از جبهه بر دفرض بین شناسا بجهت خزان و محسوسه آن باد  
مملکت خود ملک این کتاب را زانسان به شوق تلموز خزان معمر که بوقت کتاب  
خفین کتاب آید باشد و این کتاب است عزیز و نفیس که خداوندان این صفت  
و از باب این علم جمع کرده اند اندر شناسا باز و شایین و جمع و نرومان  
و زود آموز و وید آموز و نیک خوید و بیازناک و نین بهت و دلیر  
و بد دل و زورمند و گستاخ و دشمن و دشمن ایشان و خوش و دان

و اول هر یک که سه وجه و یکوزده پشت باید داد و چهار بار ایشان  
 که در بیجا که بکار آید و بجز آنکه گذرن و از کز بر برداشتن محبتی درین از آن  
 مذکور است و از این نشانه بسیار خواست که در هیچ باز نماند و در نیست و از  
 باز و از آن را در آموختن آن جایزه نیست و درین کتاب هیچ است چنانکه  
 در شناختن نروده از باز آن را می بینیم در شناختن آنچه یک باشد از باز  
 نروده در شناختن آنچه یک باشد از باز نروده و در شناختن آنچه یک  
 باشد از باز آن را می بینیم در شناختن قوت رستی باز آن را  
 در آنچه ساد گرفت و از آن آن را می بینیم در شناختن باز آن را  
 در آنچه باز از خوش باید داد و در آموختن باز و کسیر کردن آن  
 از آن در شناختن به اجایی باز آن را در شناختن آن که  
 باز در شناختن که بر و از آن توان کرد و در آموختن و از آن باز  
 از آن در شناختن که بر و از آن توان کرد و در آموختن و از آن باز  
 جاری و در آموختن شناختن باز آن را در شناختن نام بهارید

[illegible]

[illegible]



[illegible]

و کردن سطر و دراز چشمهایش فراخ و بزر و تنو لها و آن فراخ  
و پر و زین دراز و پیکر ز چرخ کوله و سخت و اکنه و میان  
او پای فراخ و ساقها کوتاه و سطر و ناخن سپاه و چهل یک سر سپند سطر  
و باید که خوش دارد و رنده دل بسیار خوار بود و خوش و در بر خند و دست  
کندن او پوسته و پاکسته و خوش رنگ ارده و خوش رنگ را یک نشاند  
و باید که خال دو رنده از هر یک بود و تن و لیل خوش باز بود و  
پوست می نشانی ران باشد و کمرش بویخ مانند بود و دهنک و دندان  
سپاه باید که اگر نه از آنها سپاه بود و نیز است و اگر نه بافتن سپاه بود  
و یکی خنده بود و زود آموز بود و یکم پرواز بود و یکم پرواز در خاک  
و سحر و شناختن این یک باشد از باز ماده جن است که بهتر از  
ماده آن بود که بزرگ بود و در حالش جگر ماند و در خنده مکر باشد  
و یکم خوش بزرگ باشد و تنو لها و دانش فراخ و چشمهایش فراخ و درون  
و سرش خرد و در دانش دراز و پیکر نرم و اندک باید که سگین باشد

و گوشش را آکنده و میان دو گوشش فراخ و سپیدش و در بر یک زیرین کوتاه  
 و دوم کوتاه و بار یک بر آکنده کتفهایش فراخ و جلگها بزرگ بسیار  
 و گرد و بسیار خوار و زود و کوارنده و دستها و پاها و انگشتها و  
 رانهای باز و انچه سینه بود بهتر باشد اما نازک بود و کوبید سینه جره  
 حلیم بود اما بیاز نازک بود و باز و ران رانهای باز و اجنه ملاحظه کنند  
 بین سگ و سبک ملاحظه میکنند و میگرد و رانهای سبک و دست و ران و ایل  
 تخم به چنین گویند که انچه سینه مرغ باشد مرغ برادر تر بود و تو را و مرغ  
 که بسیار با ایل است شکاری بود اما بدخوی و باید که باز نیز باشد و  
 بازی که کشش بزرگ بود و برای کوشش بر تافته و بر یک زیرین  
 بالرش کوتاه و مساق دراز و زرو پاک و رنگ بسیار زنده آن بدترین  
 باز آن باشد و بکار آید باشد و بد و باید که باز را و ران  
 بندی اما خانه بندی اما خانه باریک بود و دست بد و دراز کنی اگر بد  
 اندر صد و بد و ایل باشد اما شمشیر اندر نشانین خوشتر است باز به بند

برجه چنان دور تر اندازد با قوت نرود و اگر از دو باز اگر خمی که  
پایانی که ام کبی از نو گیت بوارند و باز دوم را بجا او بند و در خط  
کنه خیال هر کدام دور تر و دینه تر و دو نیست زیاده است با  
در انچه باید گرفت و دانستن آن باید که عین که باز نور دوام افتد  
چنان باید که باز در جربست باشد و بهایت در یک دور و  
روی خود پوشیده دور و تا باز روی زده و نه سنده نشود و بهار  
او لطیف و هم بیرون آورد تا نه طبع و جا او بدر و ماه شش چنان  
بدون و بدر بسیار که نه کنه و نه باریک و کار بند بر پا او نه و طلال  
بباید او بند و یادیم با ششم بدو که ششافتن باز به پیمان باشد  
یا از پوست اما باید که سفید باشد و سرخ بود و چرا که در لخت بر من  
اما که عقاب قصد آن کند که او گوشت یا شکاری دارد و خور از او  
باز کرد و باز را خرا کند و من که باز را ششافتنی باید که بسیار  
بکشتی که موخر است صبر باید کرد تا فرو آید و حاصل شهر گشت

در هر نیمه در از اگر بطرفی رود و از نیمه باز در آن نهانی شود و حاصل  
 از شکاری شغال باشد اگر حاصل در پاداشد آواز نمیدهد و اگر در دم باشد  
 البته نوز و بد باشد و در پنج باز را خوش باشد و او حبه و حکو نه  
 و حبه بد اند و خوش باز گوشت جانو نیست که در صومعه و در  
 باید گوشتش در و کلبه شیه و دراج و مرغ سستی و ملا و مرغ  
 خانگی و کرس و بوم و زان و آنچه بدین ماند و از جانوران آبی هم نگاه  
 دارد غیر از جانوران صحرایی باید خوانند و مثل گاو و گاو و خرد و گوشت  
 و کوزن و مانند آن عرض از جانوران چار باغ جز گوشت کوسه و نه  
 نمیرسد و آن باز را ساسا که است اما کاهی از این گوشتها جانوران  
 باید که هر روز غیر از یک روز بخورد و در هر روز است اما آن قدر که  
 که بخورد و در هر روز یکبار بخورد و در هر روز یکبار بخورد و در هر روز  
 هم و در تابستان سوده باشد و چون گوشت کوسه و در گوشت از جابجا  
 بدید که بی نباشد و گوشت را باید که باره باره کرده بکاف بکاف بدید

و به باره مله نگاه کند اگر بر باشد و گردید و خوب خط نماید که زیاد شود  
که بیاید شود و وقت سه روز و نیم و خویله با خیزی پیش از باید دست تا به  
شمار بدان پاک نماید و بخان بخزند و هم باید که است که کسی را عقبش نکند  
که ترسند خواهند شد و بعد از که زن بخوابد که جای نشاند از دور  
بنید از دست نزدیک بجای خود نشیند و چون خوابی باز  
بروید اگر بر زمین باشد دست بر زمین خونی که خیزی پس او  
بداری تا با بخار شود و آنگاه از بخار بر که هر که بدو خواهد شد با  
در آغوش باز و گیر اگر آن می باید که باز نور است روز چشم بر دوخته  
و بی تا از مردم نرسد و نظیر و بچسته است نبشانی خاصه وقت  
با وقت خورشید تا جاست نگاه و بعضی شام بر نکند و را غلط بکنند که  
اگر رفتی و در نگاه تا شب بانی دهن که تا یک شود باز آرام گاه  
خود جوید و طبیب البیه باید که آنکس چشم و از کرده میان مردم و روشن  
جای به آید و چند روز در که و باز از کردانی خاصه از آن همگان

که رام کرده و باید که مرغ در آن نزدیک باشد تا آواز مرغ گوش رسد تا آواز  
 مرغ خامی شنیده و باز از شب نگاه باید که کند که هیچ جانپرو در جوار وقت  
 بر زمین او با وجود و پیا نه روز بود و شبی برود و هر ماه یکبار مرغ  
 کبابی که اگر کن که بپزد و باید که باز نور اجالی بخورانی و مشقه می که در  
 صواب باشد با کوه و درختان تا در شکارگاه زرد و خورده باشد و در هر جا  
 سر بکنند که آن مایل به دست دارد و در وقت بجا خواهد که در وقت سر کردن  
 شتاب کنند و وقت شکار از دست او گرفتن شتاب کنند که باز را در کله  
 و سوراخ است یکی گوشت نرزد و برود یکی آب که بر او افتد نیم است که شتاب  
 گوشت بدان سوراخ آب فرو برود و زود پاک شود و هیچ چاره نباشد  
 و اگر خواهی به آن شکاری که خود گرفته است سر بکنند و دست باز دارد  
 تا خود زبیر کند و خود دانه خورد که او به از مردم احوال خود داند  
 باید که باز را بر زمین سر بکنند بهین که بخشی از شکاری بخورد و سرش شانی  
 و سر بکنند تا بر زمین مانت کنند چرا که سرش بخورشی است و لطف و قصد

زمین کند و بر خوش بشکند و باید که یک روز بشکاری بکند و یک روز نه کار  
کند و در باد و در وید عادت نشود و باید که باز از سر و باد را کند  
و بر غاف آنجا که خواهد بود دست رود و الا نه ظهور و وضعا خود و باید که  
جائناک نگاه دارد و آنکه گفت که بهی که بر دانه را هم چنین باید شکم بود  
و باید در شکارگاه که جوفه بسیار غنی ببلع باکند و اگر باز از سر بکند  
و چیزی بگوید که خورفت و شکار هم بسیار که سر نشود و نباید در  
کمر و دست و پا نور نرسد و نیز باید که شکاری درستان هم بشکار رود  
و بیشتر از آن آفتاب و بیشتر از آفتاب فرو شدن باید و درستان  
بسیار شکاری باید کرد و بدان قرار که باز از خوابان نشود و شکار فراوان  
کند و هر شکاری که گیرد البته کند و گوشتی بر او خود بخورد و باقی  
را در شایان می باید بپزد و از هر بوفه در شایان آن می باید که بدو جاش  
باز از خود بخورد و بگوید که باز از او را نماند و نداند و اشتن باز و خوش  
بماند از آنست که در شکارگاه کاهلی کند و چون بخوابد باید که دیگر روز باز از او



بر کفین شکاری ندارد که از آن غاشاک تواند ایستادنی پس اگر چه  
 که نیکبخت شود و فرمان بردار باشد که پیردی از تنی گاه سبب ماست نشود  
 و اگر بیهوش گاه است بر دمان و مقدار او بلی نیکبخت و در شکار نجاست  
 حریف شود و استاده در شکار نشین آنکه باز در شکار گاه پیر و از نو اندک  
 و باید که دشمن از اینجا که جلالت بیکدیگر بر پا به بند که خواهد بود و از کرد  
 جست آنکه تا مرغ دم از این کند نمی تواند پیردی پس اگر بستی بر او تو باشد  
 سینه در تن درست داشتن باز و تندرستی است کوسر و کرم  
 مغز است باز بر بماند باید که در تالیشان در خانه خشک به بند و در زمستان  
 در خانه کرم و در بهار و تیر ماه جایی به بند که خاکرم و نه سرد و در زمستان  
 کوشتهای کرم و در تالیشان کوشتهای که خشک باشد به پی و باز و از پی که  
 بداند که گوشت کرم از هر است و گوشت خشک از هر غیر آن به هم جدا کردیم  
 و در شکار نشین کوشتهای کرم و خشک بداند که از گوشت  
 چهار یا بیان به از گوشت کوفته نمی باشد و کرم است و سبک است گوشت

فربه و گوشت بزغال هم راست از گوشت ترو و گوشت کاه و سر و است  
اما با مغز گوشت کوساله کم مغز ترست از کاه و کوه خرا و کوزن  
و آهو و خرگوش و همه بخور آن میل بکنی دارند اما گوشت کاه و کوهی سبکترست  
و گوشت بچ مرغان سبکترست از گوشت چهارپایان و از همه مرغان  
گوشت مرغ سبکترست و بهتر بود و معدود و تبه و کبک و گوشت  
کبک و کبوتر را میل است بکرمی و گوشت کبک کجاست هم کرم است و گوشت بید و  
همه مرغان آبکی و ترست از همه و در بیماری و تندرستی و شفا  
بازر و اگر طبع باز نر و یکت طبع آدمی و بیماری او فحش است که جاری  
آدم پس باید که باز در مهربانی و جرب است باشد و بر لطف باید که باز را  
انگام کند و بخاشن را ببندد که کمال خوب است بانه و جنن باید و است که  
تن درست است بانه باید که مشیار و روزه دل و جنشاش روشن و  
خوش و در حواصی او کرد و سخت چون کوی بجانش سپیدش سپید و  
سپیدش سپید بود آن باز تن پوش بود و چون حوصله اش نرم و بجانش

زده چون آب گرم آن بود و بکر لطف خود را فشانده بدانکه گوشت در  
 بود و صبح باید کرد و با شستن و در شستن نام بیکای نامی ناکوارد و باد  
 شکم بکج سبزرک خورده و آن سه خورده که سبزه جهم فرزندانش کرم  
 شکم خورده و فشاندن حوض لکدن با و کزتن آمانس که خاق نام و قوم  
 دم کز کردن گوشت خطای برون از گوشت باز سبزه بدن و برون سبزه  
 بال فرو که آنتن بال این سبزه بیان کنیم و علاج آن سبزه و ناکوارد  
 باز بداند ناکوارد باز از آن شود و گوشت زیاده داده باشد یا با  
 مرغ خورده باشد یا کتبی خورده باشد شالیش است که نوزاد خیال  
 گوشت به و سبزه ببال فرزند و سبزه سبزه بود و علاج آن است که  
 باز از خانه تا یک سبزه و کز سبزه و کز سبزه و زنجیل برابر هم  
 این زده سبزه گوشت که سفید کرده و در و در آن گوشت بچید  
 و به باز بخوراند بهتر شود و باید سبزه در باد شکم باز و شستن آن بود  
 که سبزه کمال شده و به خیال خشک کرد و علاج آن است که سبزه و نوزاد

و زنجیر چو کوفته با گوشت و پود کنبک مویش بزرگ و کلاوک و پود  
مویش را کوفته استخوانش در آلود و گوشت که سفید باشد و زیت آلود  
کند و در روز گوشت مرغ بپزند و باغی و در جاری باغ که سوخت  
خوانند این را کبوتر واون بسیار و استخوان واون و از گوشتها  
آلود واون پیدا شود نشان زنت است که به شوری ببالد و از  
بجانبالش رنگ شود و برده بر کشد و شایه سفید هم شود و متعار را بخارد  
و دواش گرفته شود و این بفرج آلود ماند و خوش نیست که باز را سوزد  
شاید تا یکیت بنده و روز به شش را با سکه بخوابی و روز چهارم گوشت را با  
سیاه بپزی و یک بار و در برنج و سکر و دو دانه و یک بند می اندازد  
که ام بپزد و همه را نرم کوفته و در روغن کاه و گندارد و در دانه خسته با بزر  
الکاه آن را نوعی خشک کند و در روز ساز و در روغن سفید اندام باز را با  
و آن و در دانه با روغن در هم کرده شاف و در دانه را سر کون آلود و آن  
دار و در روغن او که از دانه که بپزد با سبزه در سبزه مرکب این چهار

از کتی شود و از کدو خاکی گوشت آورده و بدن را شالیش است که  
باز آید و درین باشد اما فرموده بخال حال خود را باید که بپوشد  
گوشت را سه شل گوشت کدو و مرغ خاکی با زردی است که از پیله آید باشد  
تا آن آید که چوب بلفظ هر روز در میان گوشت پدید بخوراند و بعد از آن  
کبک گوشت را در چهارم روز و دیگر از آن چوب خ ماه در میان گوشت است  
بعد از یک هفته زبکی زیاده کرده بر روی بازو گوشت گوشت گوشت گوشت  
از خون کند تا به دانه و چوب برسد و بعد از روز دیگر گوشت کبک بر روی  
کند و بر شش بخوراند اگر به حالش سفید شد و او به شد و خوب است گوشت خوک  
سه روز تا یک ماه که به شود و به شود و به شود و به شود و به شود  
که این چوب که در سینه است و بوقت خیال از خون شش را کند و تن بخازد  
و علاج است که بلفظ با نوسا در باره و غن کا و بخوراند بک شود و آب است  
در یکسری و علاج آن دانه که این چوب که از دانه و غن کا و گوشت گوشت  
خوران شود و علاج شش است که به شود و به شود و به شود و به شود

بعده بشاره و آنگاه در طبقه بالا در دو سالن که از آن کوچه می کشد شود  
چنانکه باغچه جدید که از حوض کاوش شده به بعد از آن کوچه می کشد شود  
که استخوان در پزند نشسته باشد و به یک محلول است و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
و علاج آن به این است که این بیماری را با دلیست که در شش مانع باز باشد  
نشانه شش است هر چیزی که در خوردن بر صبر باشد شش است که شش در  
گوشت نیز غالب به و سبب آن در از طفل بسیار و تربیت نیز باشد و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
کرده آن آب بکشد و در دماغ و طبقه بالا در پزند و بعد از آن کوچه می کشد شود  
و در شش در دماغ کرده که نکو شود و است و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
و شش در دماغ باید که چون باز چشم فراز دارد و در طبقه بالا در پزند و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
به بنی و تربیت و دوم روز یا سه تا شش در دماغ کاوش شده و در طبقه بالا در پزند و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
و شش به به که نکو شود و است و به بعد از آن کوچه می کشد شود  
این علت از بنم زاده است یا آنکه از غلظت از بنم زاده است یا آنکه از  
علنی که در شش می آید می شود و شش آن بود که بسیار در بنم زاده است

علاج نشسته که حویای بر دهن سون بار دهن کا و بکلوی او بر نرود که بر  
 مشیت و کربار و زنجیل خشک نوشاد و صبر و سکن شک سفید نود  
 در هم کرده و در بینی باز کند که نافع است است و در کرم سنگ  
 و علاج لسان شسته که لیکن لیکن کرم هم را بنحال باز و آید و بر  
 سنگ خود کند علاج است که صبر و زهره کا و بهم با تیز و بر سنگ و با جالی تا تیز  
 خود کند و هر روز گوشت در آب یا ترش کرده بخورد و علاج دیگر است  
 که زنجیل خشک و فلفل کوبیده و بر دهن کا و بیا نرود و بد که نافع است  
 است و در علاج کاشش به انکه این چهار از ستر و خشکی نیز  
 نشسته آن بود که از بال و بر خود نرود که زرد و آلب سباز خور و علاج  
 باید که گوشت خیزد آورد و در دیکه شاز لی شک و در دهنی که بار یک  
 آید بر دهن و پیش از نهد تا خورد و خشکی بر طرف آید شد نوعی دیگر است  
 که شسته روم و دهن کا و در آن خشک کند و یک یک در زنجیل باز نرود  
 و هر روز گوشت شسته بد که به شود و است و در علاج خوش شدن

[illegible]



بار و غن شید و اندید بهتر بود و با سبک و سبک بود اندر اسبای و عمارت  
 بسیار و مالکان بسیار و خون آن گرفته با صبح عزلی و کمر سفید و سفید  
 خنجر رخ را بیا بیز و بیا بشیند و بهتر شود و با سبک و سبک بود در سوم  
 علام آن باز را هم از آن بود که در ششانه وقتی که باز نمیدانست بجا باز  
 و بجا بیک که حرکت ناخن بجا بیک که خورد آنجا حرکت بشود و دوایم  
 تازه بماند وقتی که باز فرست آن حرکت بجا بماند و من که  
 که باز فرست آن حرکت بماند و در او درون شکم که آن را مان  
 ج چار و نه در و پس السبع باید که باز را لاغز از آن حرکت بماند  
 در شش خورون باز و آن بماند که کفو از که یکی بسیار گرفته شود پس  
 باید که قدری روغن کاه و در کلویش بریزد و اندک گوشت بریزد کرده  
 هم با روغن کاه و بیک که غیر از آن علام ندارد و با سبک و سبک بود  
 علام آن است که کبوتر یک آلوده بشیر یا زنبی ناخن و گوشت او  
 بخورد که به شود و با سبک و سبک بود در علام ناسور و سوزن آن من با

علاج است که باز گوشت سگبخت بخورانی با کهن رسی که نافع است  
 و در علاج این بازو این بیماری از خورشید بسیار که سگبخت باشد  
 بسیار و روغن زیت و نمک شکر حرکت رسد و گوشت بار و نمک زیت  
 بخوراند و بکشد و در علاج که کتک این بیماری گوشت که سگبخت باشد  
 نمی خیزد و غشایه که در سگبخت است و در زیاد شدن و باید که هر وقت  
 گوشت پخته بر روی سگبخت گوشت کرده بخورانی و گوشت که سگبخت  
 علاج و بکشد که باید که بکشد و پوست او در کند و بسیار بسیار و بار و نمک  
 یا سن زیت و نمک که با این و در علاج که گوشت سگبخت که باز سگ  
 سگی همان کند و بکشد و در و بال و در و کند و در و این بیماری  
 از سگبخت و در و نمک که باید که گوشتی کند و نمک شکر گوشت  
 همان گوشت گرم شود و بکشد و کتکها و در او گوشت خام آورده بر  
 گوشت و نمک که در آن باشد و انگاه باز از آن گوشت نمک  
 را سوراخهایی و در انگاه بر کند تا سگبختی کند و انگاه گوشت که سگبخت

[illegible]

و بادام میگوشتن روغن آن کهن و با گوشت بخوراند تا بپزد و در  
علاج سست شدن بای باز می باید که آن کرک بود را نوست  
بخون با کشید تا بکشد و در آن سه روز در علاج تا بکشد که در آن باز  
بسیار و با آنکه دفعه گاه و گاهی باز باید ریخت که آواز من گمرد و با  
در علاج سه روز که رفتن باز باید که روز یکبار در آتیه تا با جوق  
کند و سبب طریقت در روغن زیت به بایم با این مالده است و در  
علاج سست شدن کی بار باید که گوشت یک بچه بخوراند که محبت و علاج دیگر  
است که قدری افیون بر آب غده باشد و دو دانگ کورنا خردا در  
گوشت کبوتر بچد به با گوشت که بخت در روغن زیت با روغن سداب خمر  
از دود به به که باغ است و سه و نه باغ به در علاج سست شدن کی باز  
ببار و بر این دو کاف و دهان قدر بود خشی و سگرمه را در هم کرد  
هر روز یک غلله به در جا بخشد و که بسیار خوب است باغ به  
در علاج و در آن گوشت در حوصله باز مر که گوشت میر و در حوصله ماند

قدری گوشت و با بر لیمو و دو دکلوی باز کند تا فرو برد و ساقی که  
 بکند که گوشت اولی هم بیرون خواهد آمد و اگر نیاید قدری آب  
 باغ و دهن با مال که نمی کند تا آن گوشت بیرون آید و نمک و  
 بوج مذتابه شود و آب سبزه و در سبزه خورد و علاج است که بیارد  
 که در زیره و سبزه هم بر آب هم بکشد شیر یا آب یا بنزد  
 و هر روز با این دارو یا آنجا را بشوید که یک شست و نه و در علاج  
 نوزده مغار و حکایتیک خورده تا باید که همه خورده را بهر و الکاه و ساق  
 و عمل را بر و بکن و دوا کن که به شود و آب سبزه و در علاج بر کون  
 کردن بار و کور چته آن میکند از خنهای بر گرفته باید که لفظ سبزه حاکم  
 بر آب حاکم که برادر آید و آب سبزه و در علاج بر کون باز بیارد و مالک  
 ماخیزد و آغوش نماید چون نرم شود و در آن تر به بندد که بپزند میشود  
 آب سبزه و در علاج بکنند آن آوردن از بیارد و ساقی بر آب  
 بنه این و آن حکایت و سخن نیست ماله و حکایت و اگر نشود

بیار و نان گرم و آن چکن را خردن کج که بدن باز بیار و نان گرم و نان  
نار و نان کبر و که راست شود و شیب و است و در و که کباب از خوش  
خون و در و نان بر و در و بار و آبکین بنید و در و یک سبکین کرده در  
آتش نم نم جو شام و کفت آن کبر و بعد و طریقی کند تا خشک شود  
آنکاهم شود که خوش است با بخور او نرم و در حلق و که که خوب است  
و در و نان و کبر و آنکاه و از کبر و در و شبن باز و یک بول  
بار و در و نان که کسی باشد و خانه کو یک بناید و نیز از سبکین بناید  
و اگر زن یا باز و در و شنباد و در و است آنکاه بسیار بار و از بناید و در  
خوران و گوشت با مسکه و در و مرغ خاکی بنیزند و تا بر بر و در و است  
و نرم بر و در و اند و شنباد و در و اگر کو فنی به باز و سبده باشد  
گوشت با مرغ و زیت با مسکه و شنباد گوشت کوب و در و خشک  
خر و گوش و یکا و که و در و خشک است و نگاه و در و در و گوشت و او  
مندی از نان گوشتنای خشک است کرده در آن گوشت تازه مال و در و

که بیانی نافع است و اگر کسی خواهد که برای دم کند تا حکم برآید می باید که  
 دست نکند بیار و سیاهان با یکدیگر برآید و آن نشان  
 در جاده بند و افکاه باز را بخواند که برکنند شود که حسن نیست و بر  
 ای بزرگ کینه و مایه که در آنجا زیت برآید و بارغن و میری را  
 که کند قریب روض نیست کجای آن بجای ماسور اخ کو نشود و بر  
 زو و بر آورد می باید که مایه با یک باشد و یکم افکاه و در و در  
 ماسور بند و تمام شد باز نامه اکنون نشان آمد و صبح بیان کنیم  
 آنچه در نشان و انواع این نشان در کتب و اندک نشان  
 صبح خست یکی بوی دهم را به سبزه زکی چهارم بودی و در کان اکثر  
 خوانند و بزم کوی بسج اندک هم بسج را که با دگر دهم بوی به از نه خود  
 و زنگی بوی به زین رنگهاست و رنگت صبح کوه است اول سیاه و دهم  
 سیاه یک سوم و بناری چهارم صبح هم دیزه اول بوی سیاه رنگ  
 باید که بزرگ کینه باشد و سیاه چشم بود که در تنهار و فراخ بینی و در ارگرد

رنگا نشود

و کشاوه گفت در آن پر دگونی دم وسط بر ساق و نیز کتلب و شیشه  
در کنار دریا بود و بهترین چوب که از اولی بگفت بود که باده و سفید رخ  
و مار و قوی تر که در شیشه بود و در کوه چاه که در سلسله است بود و بهترین  
بجری تر که است که رخ نکند و شیشه اند و به کوه های تر که است و بهترین  
بجری بود که ترکان اگر خوانند بهترین شیشه آن بود که شیشه اند  
در کوه دمار و شیشه باشد که در کوه سیاه مات و کشاوه سیاه اما از جمله  
این همه شانس که با و کردیم شانس بجری بهترین بود و الف و ب و د  
بشیت از باقیهای دیگر و انعام و بر و زاده تر است پس اگر  
هر چه تحقیق نزد ماده او را کسی یافته اما چنین است که نزدیکش ماده است  
و خورش تر است و در آن مهن شانس بجری باید که اول ششم بازین  
مکونه زده آورد و دست در اما باید که بخت خود شیشه اند  
و کشید را باید که در جای تا یک که اند و شیشه در او را واحد که  
بجاری عادت کرده است بر شکار بندگی اند از آن سر و در آن



کند و بخواند روز هفتم او را بکشاید باید از یک کاسج او را باید از دو بار  
 خواند تا مشعر بعد از آن بشمار گاه رفته یکوتر بطبقه ماشع شود و انکاه  
 از دو کبوتر بناید و بخواند و بنهان کند و در آن حالت طبل بازی بزند و آواز  
 کند تا از مرغ بر طرف شود هر روز تیرساند و نونا کند بعد از آن بشمار مرغ  
 و شنی هر دوشب در شب خورند کرب که قصد زمین نفس کند تیرساند  
 تا او غایب کند و بشمار روزه و در شب در جری کرب خوانند  
 و اگر زیر برداشتن بر آنکه محتاج است به درخت و در پیش بهان مرغ یا زبست  
 و او و پیش بهان که پیش گفته شد و هیچ هم در آن تیر نیست  
 و انواع مرغ در یک صبح و در از دو شب مرغ و از یک ماه مرغ و از یک ماه  
 زمین نه و یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه  
 است و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه  
 مرغ و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه  
 ماشع و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه کسری و از یک ماه

زبان و غیر ازین بکار نمی آید و بهترین بر عهدا سیاه سرخ و سیاه زرد  
باشند به نام در کبر اگر درون جیغ اولی دام که بد می آید و  
باید که بسیار از حد کرده با سنگی در آورد و در چشم و دهن و منقش  
پسین که منقش چشم باز کردن باشد بر دست نشانند و در آفتاب  
و در آتش می کشند و در دهن که رام شد و در شکار نامه که باور پس شود  
بر شکاری و کابل شود و با شستنی و در کبر که درون جیغ منقشانی  
جیغ منقش است و در آرد و در دست با جیغ منقش است و در کبر  
بعد از آنکه شستنی اندازد که بهتر است و بخان باید که شستنی و با شستنی  
شود و هر نوع که با موز و در بر آرد و در دست و در کبر  
جیغ و در چشم که جیغ را که کار کند نشان آن بود که هر گاه است  
ببار و گوشه است و استی چند تا سر و دهن و آنگاه به به و مسکه به به و آرد  
کنج خورده با کبر باید و آرد و در جای شک است و گوشه است  
به به و با قیطان تر زینت با عمل نماید و با شستنی و در آرد و با شستنی

و معاجلت آن اگر بای خرج آما کس کند غلافی دوستی دوست پایش درند کرد  
 که نرسد و دانستن بیایه خرج چنانست که خیزد از از دست باید  
 از دست تا برینه که اگر است شود و بسیار بچناند پیر چنانست  
 این باشد و الله اعلم بالصواب تم



MANUSCRIPT

1304









